

زر و گوهر او را از بخشش خود باخاك برابر کرده . و ستارگان از آن جهت شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم در شکوه و جلال آنها را در خسوف افکنده اند و قس علی ذلك . چون این مبالغه ها و لفاظی ها را دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفای کنم .

هر کس شه از بحر و بر و چرخ و اخترست
 ز آنها یکی است بحر که نالد دست شاه
 اندخته ام تمام پردخت و خود نگفت .
 دریا نشست و کوه بر آورد سر که داد
 بر من هر آنچه رفت زد دریا زشه نرفت
 لعلی که جز بر افسر شاهان حرام باد
 زر مرانیدی و آن عزتی که داشت
 کوه است و سنگ خویش کنون از سخای شاه
 افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر
 اختر مرا شمارنه و پیش لشکرش
 خورشید را که چشم و چراغ زمانه بود
 تا کرد شیرایتش آهنگ آسمان
 از پیش نسر گرسنه چشمم باز شاه
 این شاه نیست دشمن بحرست و معدنست

فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی شده و نیخبة مفصلی از اشعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ - ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۵۲۸-۵۴۸) مندرج است در تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در سنه ۱۲۷۴/۸-۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصرالدین شاه رسیده مسطور است و مؤلف تذکره گوید بعد از بیست

**اولاد وصال
 وقار**

سال جدائی ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری

در همان تذکره شمه از حالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱) صفحه ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته ولی از سه برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشاره نشده است در اوائل سال ۱۸۸۸

وقتی که در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسقط ذلپذیر
ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر
گشته برای خودم استنساخ نمودم و چون هنوز چاپ نشده و مطاع نیستم که در تمام
اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد. نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده
و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که
بر روی نیم صفحه یادداشت باره و جدائی نوشته شده و همین الان در حالتی که از پی
چیز دیگر میگشتم اتفاقاً با آن مصادف شدم.

يك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مراونه خبر بود
با موکب منصور همانا بسفر بود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای قراقم زشب گور بتر بود

روزم زغم هجر سیه تو زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
باقیر بیندوده و پوشیده لباسی مه بر سر گردون شده چون سیمین طاسی

آمد زدر آن دلبر بی ترس و هراسی

یکباره ببرد از دل من انده و تیمار

بر بسته میان وزده خنجر بکمر بر مسکین دلم از خنجر تیزش بجزر بر

سرداری سنجاب به پوشیده بر بر چو خای خراسانی آن را بزبر بر

از بس هوس دیدن من داشت بسر بر

از ره سوی من آمده باچکمه و شلوار

پر خاک سر و زلف و رخ از گرد سپاهش خشکیده دو عناب تر از صدمه راهش

از بس نازده شانه بزلفین سپاهش درهم شده و ریخته بر گرد کلاهش

چون کاسه خون سرخ شده چشم سپاهش

از صدمه بی خوابی و از زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آورد سفر داشت از سنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت

از لعل بدخشانی يك حقه گهر داشت از حقه عجیتر که یکی تنگ شکر داشت

چون از دل بیمار من خسته خبر داشت

در تنگ شکر داشت دواي دل بیمار

گفتم ضما گرچه بسی رنج کشیدی صد شکر که شاد آمدی و نیک رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی بر گو که در این راه چه کردی و چه دیدی
در مو کب منصور چه دیدی و شنیدی
چون بود سرانجام وجه شد عاقبت کار
گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود! نخجیر گه شاه یکی لاله ستان بود
هر گوشه زخون دجله بغداد روان بود تا چشم همی کار کنندیر و کمان بود
تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود
نه دشت پدیدار بد از لاش نه کهسار
دلها همه آسوده زرنج وز حزن بود در دشت و بیابان همه گل بود و سمن بود
کبک دری از هر طرفی قهقهه زن بود نخجیر گه از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر شکن بود
کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار
بخ بخ چه تماشائی ووه ووه چه شکاری آراسته صحرا و بیابان چو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری هر گوشه ز آهو و ز نخجیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترک سواری
چون لاش بقناره قصاب نگونسار
این مسقط فقط مظنطن و بر تشبیه و نقاشانه است . مثلا وصف ملازم
درباری که تازه از شکار گاه زمستانی و از خدمت شاه باز گشته و چنان شتابی در
ملاقات دوست خود دارد که با چکمه و شلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد
میشود و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است
و تنها راه آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه و زلف) و یاقوت بدخشان
(لبانش) و حقه گوهر (دندانهایش) است . يك برده پر آب و رنگ نقاشی
محسوب میشود . شرحی که در این مسقط از کشتار شکار داده شده ما را بیاد
کتاب جاوردانی مستر بونگر Bunker موسوم به باواریان باتو^۱ Bavarian battue
میاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم از حیوانات
صیدی نموده و شهرتش تا اندازه هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است
که در اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات ما فوق هر شبیه
و مثالی خواهد بود^۲

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج . استوار کلوستون موسوم به لولاتیات لارج Lunatic at Large
(طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون
d' Ohsson (هاگ اندامستردام ۱۸۳۴) جلد اول صفحه ۵ - ۴۰۴

توصیف فرهنگ
از پاریس

در سنه ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشده از در لندن بمن رسید و استنساخ نمودم . یکی قصیده در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیده که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبت به شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۸ - ۳۸۴) متفاوت و پر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمی توان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم .

چشم بکشا بیا بین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
دیده راز بین خود بگشای	تا بینی ز هر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی	حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند	نیست مملوک جمله شان احرار
همه شهر پادشاه و شند	هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه دارای مکتب و ثروت	همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کار خودند	نیست در ملک یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب و شغل	همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چو خالد برین	باغی آراسته چو باغ بهار
شبزبس مشعلست و شمع و چراغ	نیست فرقی میان لیل و نهار
ماد رویان و گلزاران را	بنگراز هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم	هر طرف بر نشسته سرو و چنار
در خیابان و کوچه ها بینی	گرسی و صندلی دو بست هزار
همه کالسه های پر دایر	همه و اتورها بر از دلداز
و چه کالسه ها چو حجله حور	و چه و اتورها خوش رفتار
از ترموا ۲ و امنبوس ۳ بسی	هست چندانکه ناید او بشمار
ز اول شهر تا باخر شهر	در خیابان و کوچه و بلوار

گوئییا حجه ز قصر بهشت
حجه بر ز حوریان بهشت
هر طرف بگذری گل و نسربین

می برنش همی یهین و یسار
در آن حجه برنشسته قطار
هر طرف بنگری گل و گوزار

از گل و عطر و بوی ریحانها

گشته پاریس طبله قطار

تا نیائی و خود نبینی تو

نکنی بر کلام من اقرار

راست گویند و راست کردارند
هر چه گیرند و هر چه بفروشند
کس نگوید کلام نامربوط
مهربانی و لطف و خوشخوئی
همه خلق عیسوی مذهب
همه روحانی و مسیحائی
در کلیسا برای خدمت دین
آن یکی طیلسان کشیده بس
در کلیسای نتردام دیدم
صورتی نقش کرده بر لوحی
سجده گاه همه همان صورت
از سر صدق و از سر اخلاص
همه پاک و منز و خوشخوی
همه در کار خویشان محکم
همه در مشورت بهم هم رأی
همه با عقل و هوش و باتدبیر
لیک با این همه صنایع و علم
حکمت و طبشان دروغ بود

راستیشان شده همیشه شعار
راست گویند در همه بازار
نشود کس کلام نا هنجار
همه با یکدگر کنند ایثار
همه ملک عیسوی آثار
همه در کیش و دین خود هشیار
هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی بسته بر کمر زنار
معتکف مردهی نماز گزار
شکل عیسی کشیده بر سردار
قبله گاه همه همان دیوار
همه در دین خویش بر خوردار
همه عیسی صفت همه احرار
همه در شغل خویشان مختار
همه در گفتگو بهم همکار
همه با علم و دانش و افکار
رمز کی گویمت بکن اقرار
کس ندیده که به شود بیمار

قومی از عاقلان و دانایان
 محفلی منعقد برای همه
 گفتگو میکنند در هرامر
 مجلسی منعقدز هفتصد تن
 متفق قول و متفق کارند
 نام این جمع و نام این مجلس
 همه دوات فرانسه را
 بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان
 همه سلطان دولت خویشند
 از ره علم و از ره دانش
 هر چه این گوید آن دگر شنید
 گفتم این شعرها به شعبان

متفق میروند در دربار
 می نشینند متحد گفتار
 مشورت میکنند در هر کار
 همگان عاقلان کار گزار
 متفق رای و متفق گفتار
 گشته جمهور در همه اقطار
 قوم جمهور میدهند مدار
 کس نکرده بساطت اقرار
 همگی پادشاه ملک مدار
 نیست کاری برایشان دشوار
 نبودشان بقول هم انکار
 سال هجری هزار و سیصد و چار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترک نمایم. از قبیل آقا محمد حسن زرگر اصفهانی که در سال ۱۲۷۰/۱۸۵۳ رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸۶۴ بدرود زندگانی گفت. و میرزا محمدعلی سروش سسدهی ماقب به شمس الشعراء که در ۱۲۸۵/۹-۱۸۶۸ وفات یافته و آقا محمدعلی حیچون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیآورم جز آنچه از اشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گاستان تألیف کرده است کتابش در ۱۳۱۶/۱۸۹۹ در بمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شداند شهرتشان بیشتر در شقوتی و فنون دیگر بوده است مثلاً رضاقلی خان هدایت^۴ مورخ که در این فصل چند بار نام او را ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۶۲/۱۸۷۱) و میرزاتقی سپهر کاشانی^۵ ملقب بلسان المک و مؤلف ناسخ التواریخ و براهین العجم. و حاج ملاهادی سبزواری فیلسوف که در سنه ۱۲۱۲/۸۱ تولد یافت و مقدار مختصری

(۱) رجوع شود بمجموع الفصحاء جلد دوم صفحه ۲-۱۵۱ (۲) ایضاً ۹-۳۴۶ (۳) ایضاً صفحه ۹۵-۱۸۴ (۴) شرح حالش در پایان جلد دوم مجموع الفصحاء است (۵) ایضاً جلد دوم

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۲۹۵/۱۸۷۵ رحلت کرده است و غیره از میان بقایای دبستان قدیم در عهد جدید قآنی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و شبیانی که هر یک جداگانه مذکور خواهند گشت :

۷ - قآنی وفات ۱۲۷۰ع - ۱۸۵۳

قآنی با اتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم از ایران برخاسته و او در ۱۲۲۲ تا ۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دو سه ماه کمتر از سی سال داشته است .

شکر که از یاری یزدان من	جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس	خاص نیست آنچه درو هست و بس
جز دو سه بیت ز عرب و ز عجم	که آمده جاری بزبان قلم
خاصه که در طی عبارت همی	رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد حق مرا	سخن دره بساطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب اینم بیست	پنجه و دو سال و هزار و دو بیست
کم بود از سی دوسه مه سال من	لیک بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژتر از هاله ام	راست چو پیران نود ساله ام
لیک غم من غم عشقت و بس	زانکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه در این غمست	عاشق از این غم بجهان خرم است
غم اگر اینست فزونی خوش است	بر صفت قند مکرر خوش است
هر که از این غم بداش بر تو است	در نظرش ملک در عالم جوی است
یارب از این غم دل من شاد کن	وز غم دنیا دلم آزاد کن

اسمش حبیب است و سابقاً همانرا بتخلص قرار داده و در اشعار

در بدو امر حبیب
تخلص داشته

اوائل عمر بکار میبرد است بعدها که او و میرزا عباس بسطامی

که بدو مسکین تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع

السلطنه والی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده نوری پور بمناسبت اسم دو فرزند خود اکتای

(۱) رجوع کنید بصفحه ۴ - ۱۳۱ کتاب من موسوم به « سالی در میان ایرانیان » و صفحه

۲ - ۲۴۱ ریاض العارفین که تولد او را در ۱/۱۲۱۵ - ۱۸۰۰ قید میکند و مینویسد در حال تحریر

۲/۱۲۷۸ - ۱۸۶۱ حکیم مزبور ۶۳ سال دارد .

قآن و فروغ الدوله ۱ یکی را قآنی و دیگری را فروغی تخلص داد .
 قآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر
 پدرش گلشن

بود و گلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پدر قآنی
 خرد سال بود اما اینکه در کتاب پریشان ۲ مینویسد « هر چند سی سال تمام از
 مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته پیش ننداشته است » با عبارتی که
 قبلاً بآن اشاره شد و مؤلف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیک بسی سال
 بیان مینمود و فوق نمیدهد . در تذکره دلگشا شرحی راجع پدر و فرزند مسطور است
 اما متأسفانه در نسخه خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح
 خیلی مختصری هم که در مجمع الفصحاء ۳ دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه و آرام قآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر
 ایام عمر را در شیراز گذرانیده و من در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم در خانه
 نواب حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخرأ منزلگاه خود قرار دادم که قآنی
 عادة در آن می نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته . سال
 های آخر عمرش در طهران گذشت در این هنگام خود را کاملاً شاعر درباری مسلم معرفی
 کرد . وفاتش نیز در همین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/۴ - ۱۸۵۳) آخرین قصاید او
 گویا دو قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینکه در ۱۵ (است ۱۸۵۲ از سوء قصد
 سه نفر بآبی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب
 خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام ۴

قآنی یکی از خوش آهنگ ترین و عذب البیان ترین شعرای
 هنرها و عیوب قآنی ایران است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت
 و نیت عالی و اصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدر را هنگام
 توانائی می ستاید و بانها تملق میگوید و چون ضعیف و معزول شدند بد گفته و نکوهش
 میکند بلکه حاضر است ایهام و کنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین
 هجو و قبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد . در قصاید متعدده مفصلاً
 محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی ۵ صدر اعظم محمد شاه را ستوده

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۴ (۲) کلیات قآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲/
 ۵-۱۸۸۴ صفحه ۳۵ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۴۲۶ (۴) جلد دوم صفحه ۶
 -۳۲۵ (۵) دیوان قآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/۵-۱۸۸۴ صفحات ۱۹-۳۵-
 ۴۰-۴۱-۴۳-۷۰-۸۲-۹۴-۹۵-۱۱۵-۱۲۳-۱۳۰ و غیره .

اما بعد از او قصیده در مدح امیر کبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :
 بجای ظالمی شقی نشسته عادل تقی
 از کنایات او قصیده ذیل نمونه خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد
 الحق شرم آمدم بدین لب منکر
 کاین لب همچون زلوی من نه سزا بود
 گفتمش ای ترک داده گیر دو صد بوس
 روی ترش کرد و گفت کبر فروهال
 شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین
 مادم شاهی تو را رسد که برو بد
 بوسه بزنی مرا ز لطف و گر نه
 در همه عضوم مخیری پی بوسه
 بوسه چه باشد که مستحق کناری
 روی و لبم هر دو نیک در خور بوسند
 گفتمش ای ترک ترک این سخنان گوی
 دوخت دولب بر لبم که بوسه بزنیها
 بوسه زدن بر لبی چو لاله حمرا
 بر لبی سرخ تو ز خون مصفا
 کز لب لعل تو قانم بتماشا
 کز تو تولانکو بود نه تبرا
 کدوک و آنگاه ترک جوز منقا
 خاک رخت را بزلف تافته حورا
 نزد بتان سرشکسته کردم و رسوا
 از سرم اینک بگیر و بوسه بزنی تا...
 شا کرم اینک ببوسه تو و لی با...
 این من و اینک تو یا ببوس لبم یا...
 بس کن از این غمزور مز و عشوه و ایما

لطف زبان قآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را در اصل زبان
 بخوانند خوشبختانه امروز سهوات میتوان دیوان او را بدست آورد زیرا که
 مکرر بطبع رسیده است ۱ من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کرده ام (۱۳۰۲/۵
 - ۱۸۸۴) و گاهی هم بنسخه طبع تبریز (۱۲۷۳/۱۸۵۷) و به « منتخباتی که مخصوص
 امتحانات فارسی و اخذ درجه افتخار » در کلکته بسال (۱۹۰۷ م) چاپ شده رجوع
 نموده ام . قآنی هم مثل اغلب شعرای دوره قاجاریه در قصیده و ترکیب بند مهارت
 داشته است .

غزل ۲ ذیل فوق العاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یار کنی مراست رند و بذله گو شوخ و دلربا خوب و خوش سرشت
 طره اش عبیر پیکرش حریر عارضش بهار طلعتش بهشت
 نقش بند روح گوئی از نخست صورت و لبش تا کشد درست

(۱) رجوع شود به رست نسخ چایی موزه بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه ۱۹۲۲) ستون ۹-۱۳۷

(۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل پاره را ز آب خضر شست پس نمود حبل با شکر سرشت
در قمار عشق از من آن پسر برده عقل و دین جسم و جان و سر
هوش و صبر و تاب مال و سیم و زر قول لوطیان هر چه بود گشت
پیش از آنکه خط رویدش ز روی بود آن پسر سخت و تند خوی
و ینک از رخس سر ز دست موی تا از آن خنک چيست سر نوشت
چون خطاش دمید خاطرش فسرد کان صغای حسن شد بدل بدرد
نکبت رخس باغ ورد برود غنچه از لبش داغ و درد هشت
موی عارضم داشت رنگت قیر در فراق او شد برنگت شیر
در جوانیم عمر گشت پسر دهر پنبه کرد چرخ هر چه رشت
خواهم از خدا در همه جهان ینک قفس زمین بکنفس زمان
تا بکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مل گه کنار رود گه فراز بل
گه بزیر سرو گه پای گل گه با سخن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز را ز پوست هر چه بنگردد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملک ملک اوست خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملک مرا گفت کای (حبيب) ینک غزل بگو نغز و دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب ذرع ز آنکس است کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجدد و جاه بنده امیر نیکخواه شاه
ملک را شرف خلاق را پناه هم ملک لقا هم ملک سرشت
همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت

انگیز است ۱

بنفشه رسته از زمین بطرف جو بیارها و یا گسسته حور عین ز زلف خویش تارها
ز سنگ اگر ندیده چه سان جهد شرارها پیر گهای لاله بین میان لاله زارها
که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسارها

و ایاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد ۲
نسیم خلد میوزد مگر ز جو بیارها که بوی مشک میدهد هوای مرغزارها
فراز خاک و خشتها دمید سبز کشتها چه کشتها بهشتها نه ده نه صد هزارها

طفل گفتم من را توتو تقلید مکن
 میمبخواهی ممشتی بککات بززم
 پیرگفتا ووالله که معلوم است این
 هههفتاد و ههشتاد و سه سال است فزون
 طفل گفتم خخدار ااصصدد بارششکر
 مومن هم گگگگم مومثل توتوتو
 گگگگشو زبرم ای کککمتر از زن
 که بیفتد مومغزت میمیان ددهن
 که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
 گگگگگ و لالالم بیخلاق زمن
 که برستم بجهان از مالال و مومحن
 توتوتو هم گگگگگی مومثل مومن

قآنی علاوه بر دیوان اشعار مجموعه حاوی قصص و پند و
 نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده
کتاب پریشان

است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی از
 اساس و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل پادشاه و شاهزادگان درج نموده
 است . کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ
 طهران از صفحه ۱ تا صفحه ۴۰ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر
 ادواردس در فهرست خود از آنها نام میبرد .

۸- فروغی — متوفی بسال ۱۲۷۴/۱۸۵۸

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کردیم و گفتیم که بدو
 مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود . گویند قریب بیست هزار شعر گفته اما پنج هزار
 بیت از آنرا انتخاب نموده و در پایان کلیات قآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵-۱۸۸۴)
 ملحق ساخته اند .

در حقیقت همان رابطه که میان دو شاعر بوده اکنون میان دیوان
تمایل بتصوف
 آنها موجود است . علی الظاهر بعکس قآنی فروغی بغزل میل
 داشته در هر حال منتخبات سابق الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال مخنصری
 که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی و
 حسین بن منصور حلاج در عهد سابقه بذل همت و کوشش کرده است و از این جهت
 طرف سوء ظن و تعقیب تشرعین گردید .

سه بیت از اولین غزلیکه در منتخبات دیوانش دیده میشود بنظرم برای معرفی
 او کافی باشد :

کی بوده نهفته که پیدا کنم ترا	کی رفته ز دل که تمنا کنم ترا
پنهان نگشته که هویدا کنم ترا	غیبت نکرده که شوم طالب حضور
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا	با صد هزار جلو برون آمدی که من

۹- یغمای چندقی

میرزا ابوالحسن چندقی که بیشتر بواسطه افراط در هزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاء^۱ قبل از شروع بشرح حال خود از او ذکری میکند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمنانی بود و گویند بعض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعه آن را سردار یه نام گذارده است^۲ هر چند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات داپذیر و شیوا از خود یادگار گذاشته و همه در کلیات بزرگ او در سال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ در طهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یاننگ او مبتنی بر هزلیات اوست. مؤلف تذکره دلگشا^۳ فقط سه سطر از احوال او مینویسد و او را « شخصی مهربان و دوست داشتی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً تفکر جمع آوری آثار خود نیست » معرفی مینماید. قآآنی بسبب خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز بر اعراف ذیل را در حق وی سروده است^۴

کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای
محتویات کلیات یغما
ذیل است :

الف - تخریبات (ص ۲-۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعه دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان و اقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفائی و میرزا محمد علی خاطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی هم بر جالی که کمابیش شهرت

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) این اشعار که در کلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ از صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد معذک قسمتی از هزلیات یغماست. (۳) نسخه خطی من (۴) صفحه ۲۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۳۰۲/۵-۱۸۸۴ چون مشتمل بر هجو بود حذف شد (مترجم).

و قدرتی داشته‌اند نگاشته شده و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که پارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب‌ها که موسوم به نامه بسپله هستند باساوی بسیار ساده نوشته شده‌اند.

ب - شعر :

- ۱ - غزلیات قدیمه (ص ۱۴۶ - ۱۸۳)
- ۲ - غزلیات جدیده (ص ۱۸۴ - ۲۰۳)
- ۳ - سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰۴ - ۲۱۷) بشکل غزل و با تخلص سردار ساخته شده است.
- ۴ - قصایبه (ص ۲۱۸ - ۲۳۱) که از حیث شکل و محتویات با سرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته.
- ۵ - کتاب احمد (۲۳۲ - ۲۴۷) شبیه بدو قسمت سابق الذکر بتخلص احمد.
- ۶ - مثنوی خلاصه الافاضاح (صفحه ۲۴۸ - ۲۶۵) در شرح يك واقعه بد نامانه و قبیحی که در حاشیه صفحه ۲۴۸ کیفیت آن یادداشت شده است.
- ۷ - مثنوی شکوک الدلیل (صفحه ۲۶۶ - ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و بالناً هجو سید فخر نام روضه خیوان است که یغما اورا رسام الساداة می خوانند.
- ۸ - مرثی در مصیبت انصاری علیه السلام (صفحه ۲۸۲ - ۳۰۱)
- ۹ - ترجمه و ترکیب بند (صفحه ۳۰۲ - ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست و دنی را شرح مینماید.
- ۱۰ - قطعات (۳۳۲ - ۳۵۵) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است.

۱۱ - رباعیات (صفحه ۳۵۶ - ۳۸۵) که همچنین پست و وقاحت آمیز است

غزلیات جدید و قدیم و مرثی و مصیبت نامه هائی که در نمره

هجویات یغما

۱ - ۲ - ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را

تشکیل میدهد و تقریباً يك ثلث کلیات او میشود. اما باستانهای نمره ۷ که بزحمت میتوان آنرا پذیرفت بقیه دیوانش نه قابل چاپ و نه سزاوار ترجمه است. عبارت زن قبحه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولاً آن صفت خواننده میشود هر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میرود

مطبوعیت و لطافت محض محسوب است . از طرف دیگر اشعار جدی و مرثیاتی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرت او در عالم الفاظ از قافائی بیشتر بوده اما آهنگ و لهجه او را فاقد است .

یغما ظاهراً مبتکر سبکی در مرثیه سازی است که آن را نوحه مرثیاتی منتهی یغما سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهای است که بعد از انقلاب ۱۹۰۵/۶ در ایران ظهور یافته و در کتاب خود موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» نمونه های چندی از آن ذکر نمودم . اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است .

نوحه سینه زنی

میرسد خشک لب از شط فرات اکبر من	سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من
نوجوان اکبر من	نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این خم فیروزه نمون	گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من
لعلی آورد بخون	نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زاده آزاده نهاد	از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
توان برد زیاد	نوجوان اکبر من الخ

وله ایضاً

شکوه از چرخ ستمگر چکنم گر نکنم	گاه از گردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم	چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گر نکشم	ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم
چه کشم گر نکشم	چکنم گر نکنم الخ

وله ایضاً

در شب پوشیده بینم روز محشر آفتاب	وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب باز سر کش آفتاب	آفتاب باز سر کش آفتاب
سست ازین سخت ابتلا ذرات را بالا و پست	شرم کن آخر نه از ذره کمتر آفتاب
هر چه هست باز راه از کار دست	آفتاب باز سر کش آفتاب الخ

وله ایضاً

کوه و صحرا خصم و شاه کم سپه تنهادریغ	قلب ایمان را شکست و نصرت اعدا دریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ	وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه گز بی دولتان دین بدینا باخته پادشاه کشور دین خسرو دنیا درین
تاخته گشت کارش ساخته وادریغ نصرت اعدا دریغ الخ

وله ایضاً

محشری بینم عیان در هفت کشور آسمان شام عاشورا است این یا صبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان با چنین دوران نگر دی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ

وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بیاست چارار کان شش جهة تانه فلک ماتم سراسر است
کی رواست سر ندون گردی فلک کی رواست سر نگون گردی فلک
نمره جن و ملک در ماتم فخر امم از ثری تا هم ثریا از ثریا تا ثراست
از قدم تادم شام عدم کی رواست سر نگون گردی فلک

وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغااست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست خون هدر مال هباست
فته بیدار و امان خفته و خصم از در کین دسته بی شهنه و خوان چیده و فرمان یغماست
ترکتازان بکمین خون هدر مال هباست ، الخ

وله ایضاً

زاده زهرا بیکام زاده مروان نگر این بخواری آن بعزت این بین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آلیس تقدجان نفی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظر داری عیان آه آه گردش دوران نگر ، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیک است به نمره ۱۹ که در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» خود درج کرده ام . اشعار فوق از لحاظ شکل دارای اهمیت هستند . نحوه معمولی ذیل که ترجیع ندارد و قسمتی از آن بزبان عادی و مکالمات رایج ساخته شده خیلی ساده و زیبا است . از ۱۹ شعر آن فقط ۶ بیت انتخاب می نمایم .

دام از زندگانی سخت سیره	بمیرم هر چه زودتر باز دیره
زنان را دل سرای درد و مانم	تن مردم نشان تیغ و تیره
پسر در خون طپان دختر عزادار	برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لبخت جگر خون	بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشک و افغان	شرر در چشم و آتش در ضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا	ز خاک تیره تا چرخ آیره

جای حیرت است که شعرائی هجاو و هزأل مثل یغما و قاآنی
هجو سرائی و تقدس دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود

بوده باشند. علامت اعتقاد و محبت آنها در عدد قلیلی از قصایدشان ظاهر است شاید ورنه
 نزدیکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت .

از سایر شعراء زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اول می ۱۸۹۶)

سپهر و هدایت و نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعد کاملاً نمر داد . دو
شیبانی نثر را باستی شمرد یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص

بسپهر دیگر میرزا رضاقلی خن هدایت اما این دو نفر هم بیشتر شهرتشان در تاریخ نگاری
 است لهذا در فصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند در مجمع الفصحاء اسم هر
 دو مذکور است ۲ شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی
 کاشانی است که نخبه اشعار او را در اختر اسلامبول سال ۱۳۰۸/۱ - ۱۸۹۰ ۳ بطبع
 رسانیده اند و شرح مفصالی از احوالش در مجمع الفصحاء مسطور است (۲۲۴-۲۴۵)
 اگر گنجایش بود عدد کثیری بر جمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم . اما فقط بذکر
 مهمترین آنها اکتفا شده و حتی حق آن چند نفر هم ادا نگردیده است .

(۱) ورنه Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگانی میکرده است

« مترجم » (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۵۶/۱۸۱ شرح حال سپهر - و صفحه ۵۸۱

- ۶۷۸ شرح حال هدایت . این مجموعه بزرگ در ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۷۱ خاتمه یافته است.

(۳) بسمی اسمعیل ناصری قراجه دغی چاپ و باهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع الدوله لقب

یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است .

دبستان جدید شعرای
بعد از انقلاب

راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶
وسالین بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به «مطبوعات و

شاعری ایران جدید»^۱ سخن رانده ام و در آنجا تفصیل

بقدری است که در این کتاب گنجایش نماند.

دخو، عارف، اشرف
بهار

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو | دهخدا | قزوینی -
عارف قزوینی - سید اشرف کیلانی - بهار مشهدی -

دخو ظاهر آجوانتر و مهمتر از هر چهار است اگرچه گمان ندارم

این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحه شعری او از دو قطعه که در نمره ۳

و ۱۴ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد یکی از آنها بر دیف «آ کبلائی»

است و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی

صاحب جریده صور اسرافیل سروده شده قطعه نخستین در جریده صور اسرافیل ورخته

۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده و دومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است. بهار

ملقب بملك الشعراء صاحب جریده نو بهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار مجدداً انتشار

یافت) گوینده چندین قصیده زیباست که (تحت نمره ۲۰ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۷)

در کتاب سابق الذکر چاپ شده است. اما اشعار عارف در نمره ۳۳ و گفتار اشرف

در نمرات ۴ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است. گمان ندارم که آثار این

شعراء و سایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلاً در مجموعه طبع شده باشد. فقط گاه گاهی

در جریده مختلفه حاضره صور اسرافیل و نسیم شمال و نو بهار انتشار یافته و بایستی از

آنها جمع آورد. جرید کنونی هم یک ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این

قبیل اشعار در آنها درج میگردد. سابقاً بتفصیل این نکته مهم را روشن ساختم که

شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن در ذوق دائم التزاید عامه سروده شود و افکار

روز افزون ملت را منعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی و ستایش شاهزادگان و

وزراء و نجبا اختصاص نیابد.^۲

در اینجا لازم است راجع بیکى از شعرائى که جدیداً فوت کرده

و آثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتى عظیم دارد اما

مرحوم ادیب الممالک

(۱) چاپخانه دارالفنون کبریج ۱۹۱۴ صفحه ۸۱ + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحه ۳۰۲ قبل.

در دسترس نیست کلمه چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نواده قائم مقام معروف است لقبش ادیب الممالک و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ | ۲۱ فوریه ۱۹۱۷ است. سه منبع برای کسب اطلاع از احوال او در دست دارم، (۱) شرحی که در نسخه خطی من بعلامت ۱۹، ۲ راجع بشعرای جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰) (۲) شمه که در نمره بیستم دوره قدیم کاوه مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رساله که در چاپخانه کویانی بتاریخ ۱۳۴۱/۱۹۲۲ توسط خان ملک حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالک بطبع رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار او را جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخه از اشعار ادیب الممالک را که در این رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند.

مختصری از حالات ادیب الممالک را در کتاب «مطبوعات

خدمات او در روزنامه

و شعر ایران جدید» بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم او نشر

نگاری

میشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه

طبع گردیده عبارتند از ادب منطبعة تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران

(صفحه ۳۹) که از سنه ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲/۱۸۹۸-۱۹۰۵ را شامل است. دیگر روزنامه

ارشاد منطبعة باکو که بترکی و فارسی بکلمت احمد بیک آقایی قرا باغی منتشر

میشده است. دیگر روزنامه ایران سلطانی (صفحه ۸۸-۹۱) که در سنه ۱۳۲۱-۴ ۱۹۰۳

در آن شرکت بسته است. دیگر عراق عجم صفحه ۱۱۸-۱۱۹ که در سال

۱۳۲۵/۱۹۰۷ نشر میداده و بالآخره روزنامه مجلس (صفحه ۳-۱۳۲) که در سال

۱۳۲۴/۱۹۰۶ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهورترین اشعارش هم در صفحه

۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است.

ادیب الممالک در سال ۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰ متولد شد نسبش سه درجه بمیرزا عیسی

قائم مقام وبسی و پنج درجه بامام زین العابدین [ع] می پیوست در سال ۱۳۰۷/۹۰-

۱۸۸۹ در تبریز بخدمت حسنعلی خان امیر نظام گروسی رسیده و بمناسبت نام او تخلص

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۱۱-۳۱۶ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دوستم میرزا

سلمان اسدی مرایک مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب الممالک در مجله ارمغان «شماره اول سال

سوم صفحه ۱۵-۲۵» مندرج است.

خود را از پروانه بامیری مبدل ساخت؛ در ۱۳۱۱/۴-۱۸۹۳ بانفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد. در ظرف دو سال بعد از آن تاریخ (۶-۱۸۹۴) در طهران جزء اجزاء دارالترجمه دولتی بود اما در صفر ۱۳۱۴ (جولای اگست ۱۸۹۶) باز بامیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد و در آنجا کلاسه را بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید. و روزنامه ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهد و طهران آنرا ادامه داد. در ظرف سال ۲۰-۱۳۱۸/۲-۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس بمشهد مسافرتی ~~کرد~~ و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲-۱۳۲۱/۵-۱۹۰۳ نویسنده مهم و محرر درجه اول روزنامه ایران سلطانی گردید. در سنه ۱۳۲۳/۶-۱۹۰۵ مدیر جریده ارشاد باکوشد. در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود. و در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ روزنامه عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین و احرار شرکت جست. و بریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت. دختر منحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت. دو سال بعد بمدیروت روزنامه نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵ / ۱۷-۱۹۱۶ ریاست عدلیه یزد را باو دادند. اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و در سن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت^۱

بنا بر رأی خان ملك که پسر عم و همصحبیت اوست اهمیت
 سنجش شاعری او
 خاص اشعار او نه فقط در سبک بدیع و مبتکرانه اوست
 بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پرحادثه ۱۹۰۶-
 ۱۹۱۲ میکند. گویند پس از سوزنی سمرقندی^۲ که از قدماست تاحال کسی
 در هجو بادیب الممالک نرسیده است. خان ملك در رساله^۳ که منتشر ساخته مطلع
 تمام قطعاتی را که از ادیب الممالک در دست دارد طبع نموده و عدد آیات هر
 قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که در دسترس
 او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او
 بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید. روزنامه کاوه

(۱) این تواریخ از رساله خان ملك گرفته شده است صفحه ۴ - ۶ (۲) رجوع کنید بجلد

ابیات ذیل را از یکی از قصاید او که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیده شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول^۱ سروده و اشعار انوری راجع بحمله طوایف غز^۲ و گفتار حافظ نسبت به حرص و طمع تیمور^۳ مقایسه نموده است.

چون بره بیچاره بچوپانش نیوست

از بیم بصحرا در نه خفت و نه بنشست

خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست

شد بره ما طعمه آن خرس ز بر دست

افسوس بر آن بره نو زاده سرمست

فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار

در نسخه خطی من به املات ۱۹، صفحه ۴۴ دوازده فقره تألیف او نام

برده شده است که از جمله دیوان عربی و دیوان فارسی و مجموعه مقامات و فرهنگ

منظوم و سفرنامهها و چندین کتاب در نجوم و جغرافی و عروض و سایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹-۳۰ (۲) ایضا صفحه ۹-۳۸ (۳) اشاره است بشعر معروف حافظ

« فغان کین اولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان بنما را »

ولی این کتابه خیلی مبهم و تردید پذیر است

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاحا

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعه مذهب شیعه در عهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاحا بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفه کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش در باره ملاحای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمره اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاحای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند.

مذهب شیعه

اختلاف عملی بزرگی که فیما بین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است. که عبارت باشد از کشف و ترویج اصل اجتهاد
آمرانه حقایق جدیده مذهبی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جمله اخیر معنی تحت اللفظی کلمه اجتهاد است در عربی کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند. و رتبه اش تقریباً بنیایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیک مقابل میگردد. اما در میان اهل سنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقدند که بعد از وفات مؤسین چهارگانه مذاهب آنها باب الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسین یا ائمه مشارالیه از اینقرارند: ابوحنیفه (وفات ۱۵۰/۷۶۷) مالک ابن انس [وفات در حدود ۱۷۹/۷۹۵] الشافعی [وفات ۲۰۴/۸۲۰] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۲۴۱/۸۵۵] از اینقرار باب اجتهاد که بعقیده شیعیان هنوز هم بر روی خالق گشاده است بعقیده اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته. و مذهب تشیع اگرچه از جهات

(۱) باصطلاح علمای شیعه اجتهاد استفراغ و سب است در تحصیل ظن باحکام شرعیه از ادله اربعه (کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل) مترجم

دیگر نسبت بسنن محدود تر و سخت تر است اما از جهة اجازة اجتهاد خیلی بیشتر از سنن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت و مقامی

جلب کردن علوم دینی به مردمان صاحب قریحه و جاه طلب را که این ملاحا در عهد صفویه احراز کرده بودند جوانانی را که در خود قریحه ذاتی و استعداد لازمه برای شعر و ادب

و سایر علوم میدیدند از آن راه برگردانده و معلوم دینیه

مشغول مینمود . تاحدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و

منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل العمام پیدا شد . پادشاهان صفویه که

خود را با کمال شعف «کلب آستان ائمة اطهار یا خادم مذهب اثنی عشریه» لقب

میدادند مدارس متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند و هر طالب العلم فقیر و گرسنه

که یکی از مدارس مذکوره آمد و رفت داشت بلاشک منتظر بود بالاخره مجتهدی

بزرگ گشته کلید حیات و ممات خالق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که

تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

هیچ طبقه از طوائف اجتماعی ایران بقدر ملاحا از دسترس

دست نیافتن بر روحانیون

خارجیان دور نیست هر کس زبان فارسی خوب بداند خواهد

توانست نه تنها با طبقه حاکمه و صاحب منصبان دولتی که با عادات و افکار اروپائیان

انس و الفتشان بیش از سایر طبقات است آمیزش کند بلکه با تجار و کسبه رصنعتگران

و ملاک و دهقانان و درویشان و بایان و بهائیان و متصوفین و غیره نیز خاطره و معاشرت

بیابد اما قلبی از اروپائیان توانسته اند که با روحانیون صمیمیت و آمیزش پیدا کنند .

برای فهم زندگانی خاص و عزلت گزینی و معاش این طبقه

قصص العلماء

تا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط القدر و

جدید التألیف موسوم بقصص العلماء نمیتوان بدست آورد . مؤلف این کتاب محمد بن

سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵/۲۰-۱۸۱۹ تولد یافته و قصص العلماء را در ظرف

سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده

است . این تألیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تا قرن

(۱) من دونسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه صفر ۱۳۰۴ (نوامبر

۱۸۸۶) دیگری مورخه ۱۳۰۶/۹-۱۸۸۸ چاپ لکنهور (ظاهراً)

سیزدهم هجری [قرن دهم تا نوزدهم مسیحی] است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسباق الفباء اسامی مرتب گردیده است نه بر حسب تقدم زمانی.

مصنف شرح حال خود را در مرتبه چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خود را نام برده غیر از شروع و تحریرات مختلفه دیگر، سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و بابیه بوده مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاک سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و از میان مطالب یهوده و خزعات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبهاکسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنباله کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می نگارم

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان و قائدین و تقله و روات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد. زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است.

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که

علم الرجال

عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ

الطایفه [متوفی بسال ۴۶۰/۱۰۶۷] چاپ کرده^۱ و چهار کتاب دیگر را هم دارای همان درجه اهمیت می شمارد از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی^۲

[متوفی بسال ۴۵۵/۱۰۶۳] - معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

[متوفی بسال ۵۸۸/۱۱۹۲] - ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی

[تاریخ تولد ۶۴۸/۱۲۵۰ تاریخ وفات ۷۲۶/۱۳۲۶] و لؤلؤة البحرین^۳ که دارای

جنبه اخصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم

البحرینی است [متوفی بسال ۱۱۸۷/۴ - ۱۷۷۳] کتاب دیگر که از جهت اختصاص

بیک محل نظیر تألیف سابق الذکر است. امل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن

حسن بن علی... البحر العاملی است که در سال ۱۰۳۳/۴ - ۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خود را در

۱۰۹۷/۱۶۸۶ برشته تحریر کشیده است. تمام این کتب عربی است. اما یکی از قدیمترین کتب

(۱) چاپ بیباوتکا ایندیکا (۲) در بمبئی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰-۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف الحجب

تاریخ وفات مؤلف در سنه ۴۰۵ هجری ۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد. (۳) چاپ سنگی